



عمر نوح می خواهیم
برای سفر، برای دیدن،
برای شنیدن و برای نوشتن!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

گفتگو با مهناز کریمی

مهناز کریمی در سال ۱۳۲۷ در کاشان زاده شد. نوشتن را با "رقصی چنین" آغاز کرد. در رمان "سنج و صنوبر" به سبک خود دست یافت. "کزمیر" رمان آماده چاپ اوست.

رودکی: در سالی که گذشت تا امروز چه خوانده‌اید و چه کرده‌اید؟

* تقریباً بیشتر کتاب‌هایی که در رابطه با جامعه‌شناسی ایرانی و حزب توده و سرنوشت غمبار توده‌ای‌های رده پایین چاپ شده، خوانده‌ام. بازخوانی آثار کوندرا و یوسا مجموعه ۲۰ نویسنده و ۶۰ داستان، کمی روانشناسی، روزها در راه مسکوب، نوشتن با دوربین. مزمره چند باره فاکتر، جویس، نایاکف، بورخس و دوراس که خیلی دوستش دارم و چندین و چند رمان و داستان کوتاه از نویسندگان دیگر که حافظه یاریم نمی‌کند تا به ریز اسامی آنها را ردیف کنم.

اما اینکه چه کرده‌ام! بالاخره رمان **کژمیر** را تمام کردم. یک مجموعه داستان کوتاه هم برای چاپ آماده کرده‌ام. دو رمان جدید شروع هم کرده‌ام و یک رمان که توی سرم پر می‌خورد. با چهار جفت گوش و چشم قرصی بیش از ۶ ماه از سال را در سفر بودم. بیش از ۶ ماه از سال همینطور خودمان را با دیگران مقایسه کردم. برایم مقایسه مناسب‌ترین راه است برای شناخت بیشتر کیستی خودمان. و باز خودم را مرور کردم. از کودکی‌هایی که به یاد می‌آوردم تا همین دیروز به این امید که دلایل و چرایی عمل‌ها و عکس‌العمل‌هایم را پیدا کنم. این کار باعث می‌شود تا هم بتوانم خودم را هرس کنم و هم به شخصیت‌پردازی‌هایم در داستان کمک می‌کند. در سالی که گذشت همچنان به تلاشم ادامه دادم برای ترک تنه عادت نجس داوری دیگران. در سالی که گذشت سعی کردم موقعیت‌ها و آدم‌ها را نه تک بعدی که منشوری ببینم. در سالی که گذشت تلاش کردم به جای حدس و گمان مستقیم بروم سردرگ واقعیت. در سالی که گذشت به سبک و سیاق آنطرف آبی‌ها به سراغ روانکاوی حرفه‌ای خودم هم رفتم.

رودکی: این جواب چند پرسش را در ذهنم مطرح کرد که یکی، یکی به آن می‌پردازم

اول اینکه نتیجه این روانکاوی شما محرمانه است یا می‌توانید درباره‌اش بگویید؟

* مهمترین نکته که اصلاً نمی‌خواهم محرمانه بماند چون به گمانم برای خیلی‌ها ممکن است کارساز باشد این است که دکتر روانکاوم در جلسه دوم و بعد از بیدار شدنم از خواب مصنوعی گفت که در فاصله یک هفته بین دو ملاقاتمان سعی کرده فرهنگ ما را بشناسد و با توجه به این شناخت و آنچه در خواب مصنوعی گفته‌ام باید با کمال تأسف اعلام کند که از دستش برای من هیچ کاری بر نمی‌آید چون آنچه بر من و امثال من می‌گذرد چندان ربطی به درونمان ندارد بلکه در حقیقت اثر عوامل بیرونی ناشی از فرهنگ خاصمان است. دکترم با تأسف سر تکان داد و بدون اینکه مرا سر بدواند گفت که دو راه بیشتر نداری یا محیطت را عوض کنی و یا با شناختی که از وضعیت فرهنگی جامعه‌ات داری یک سپر دفاعی مناسب برای خودت بسازی تا آسیب‌ها را به حداقل برسانی. طبیعی است که باز برای مقایسه در ایران هم رفتم سراغ یک روانپزشک. دکتر روانپزشک

خودمان گفت خانم عزیز شما درد بی دردی داری انقدر مته به خشخاش نگذار و زندگیت را بکن ، انگار خوشی زیر دلت زده . بعد هم اضافه کرد اینجا ما با بیمارانی سر و کار داریم که در بدر نداری ، اعتیاد ، نادانی و انواع عوارض ناشی از آن هستند . بیمارانی که حالشان بقدری وخیم است که یا در آسایشگاه بستری هستند و یا به توصیه ما باید در آسایشگاه بستری شوند . و برای اینکه خاطر جمعم کنند که دچار درد بی دردی هستم اضافه کرد چندی قبل بیماری داشتم که بعد از سی سال زندگی زناشویی یکروز حین خورد کردن سبزی ناگهان دست از کار کشیده ، روی سینه شوهرش نشسته و سر مرد بیچاره را به یک ضربه ساطور از تن جدا کرده . وقتی هم که بعد از مداوای طولانی به حرف آمد فقط گفت غر می زد . همین طور غر می زد . همین .

حالا شما فکرش را بکنید که مقتول در طول سی سال با نادانی و بی توجهی در حالی که احتمالاً همسرش را دوست داشته ، روان زن را سوهان کاری کرده . در طول سی سال نرم نرم زن را برای رسیدن به جنون آبی ! آماده کرده و برای این آمادگی حتی خانواده زن و اطرافیان و آشنایان نزدیک هم با او کمال همکاری را داشته اند حتی خود زن که در طول سی سال در نهایت صبوری و گذشت روانش را در اختیار مرد گذاشته تا سوهان کاری شود . چرا ؟ چون زن خوب زنی است که در مقابل ناهنجاری های مردش متحمل باشد . شاید هم به اعتباری شوهرش ، مرد خوبی بوده ، چون نه اعتیاد داشته نه قمار باز بوده نه عیاش و نه بیسکاه و تنبل . فقط غرغرو بوده . خوب اولاً کی عیب ندارد ؟ دوما در مقابل آنهمه حسن یک عیب چیزی نیست که آدم بخاطرش جار و جنجال راه بیندازد . گذشته از این تقریباً اغلب زنان بیوه فاقد هر نوع امنیتی هستند . خانواده زن هم در موقعیتی نبوده که بتواند به او پناه بدهد هم از نظر مالی و هم مسئله ننگ داشتن از وجود یک دختر بیوه . حالا هی از خودم می پرسم در این ماجرا چه کسی قاتل است و چه کسی مقتول ؟ بهر حال آقای دکتر درست می گفتند اما مسئله من این است که زنده بودن کافی نیست . باید زندگی کرد . چون معتقدم برای این شانسی که به من داده شده تا در عرصه حیات دمی حضور داشته باشم مدیون دستگاه خلقت و کائناتم . باید نشان بدهم که هم ارزش حضور را دارم و هم حق شناس این حضور هستم . و برای رسیدن به این هدف ، هم باید زندگی را بشناسم و هم به کمک این شناخت جاده زندگی را تعریض کنم . این فعالیت برای نوعی شکرگزاری و عبادت است . از سوی دیگر دقت کنید وقتی برای برداشتن یک خال گوشتی روی پیشانیمن یا کمی انحراف در بینی مان به پزشک مراجعه می کنیم تا رفع عیب کنیم و مقبول تر به نظر بیاییم ، کمترین توجهی به روانمان نداریم که اغلب پراز میخچه و خال گوشتی و زگیل است . فراموش نکنید بی توجهی به این ناهنجاری ها اغلب برای خودمان و اطرافیانمان هزار جور درد سر درست می کند . البته یکی از دلایل بی توجهی به روان هم این است که به ما یاد می دهند فقط به حفظ ظاهر توجه کنیم .

آبروداری یعنی اینکه بهترین خوراکی ها و بهترین جای خانه و بهترین لباس ها برای دیگران باشد. دقت کنید که پشت این روینای امروزی چه خبر است. پیش پاافتاده ترینش همین مردسالاری و زنستیزی قرون وسطایی است که در لقای کاملاً امروزی پیچیده شده است.

رودکی: به این ترتیب می توانم شما را یک فمینیست بنامم؟

* نه. گمان نمی کنم. ببینید برای من، زن و مرد دو موجود کاملاً مستقل اما مکمل هستند که رشد هر کدامشان وابسته به رشد دیگری است. بنابراین تلاش من صرف شناخت و رسیدن به حقوق انسانی فرد در جامعه می شود. حرمت و احترام به زن و مرد، نه اینکه خودم را تکه پاره کنم تا از مرد سالاری به زن سالاری برسم.

رودکی: حالا بروم سر سؤال دوم تا آنجا که می دانم داستان رمان اولتان "رقصی چنین" در بوشهر و در رابطه با فرهنگ و حال و هوای آن دیار بود و در سنج و صنوبر به حال و هوا و فرهنگ منطقه ای کویری پرداخته اید. می توانم بپرسم رمان "کژمیر" چه حال و هوایی دارد؟

* در کژمیر به طوائف عرب خوزستان و مردم قشم نظر داشته ام.

رودکی: می دانم که مدتی در بوشهر زندگی کرده اید و متولد کاشان هستید ولی طوایف عرب...

* ضرورت موضوع ایجاب می کرد به همین دلیل چندین و چند سفر به آن مناطق داشتم. و بجز به وجب گوسپه یا اروندکنار را تا شلمچه زیر پا گذاشتم با آدم های زیادی در سنین مختلف و مشاغل مختلف صحبت کردم. و از بخت یاری ام رفاقتی با یک خانواده عرب نصیب شد که خودش یک رمان جداگانه است. از فرهنگ و آدابشان هر می توانستم خواندم و شنیدم و پرسیدم همین طور جزیره قشم. سر تا سر جزیره را ده به ده گشتم، به خانه هایشان رفته ام از آداب و رسوم و غذا گرفته تا صنایع دستی شان. باید از آقای مهندس بیژن دره شوری که این امکان را برایم فراهم آورد بسیار سپاسگزار باشم که هستم.

رودکی: و همه را در رمان استفاده کردید؟

* مسلماً نه، شاید یک دهم دانسته هایم هم مورد استفاده قرار نگرفته. اما باید به اندازه کافی می دانستم تا می توانستم. شکسته نفسی کنم، امیدوارم که توانسته باشم.

رودکی: با این حساب شما را باید از رده نویسندگان کنابخانه ای خارج کنیم؟

* قطعاً. می دانید صرف نظر از نوشتن، دغدغه و دلمشغولی من انسان است. زندگی، تفکرات، آداب و باورها، حتی طبیعت در رابطه با انسان است که برایم اهمیت و معنا پیدا می کند. بی خود نیست که مدام می گویم عجب انسان عجیب است؟ باز هم باید بگویم از بخت یاریم بود که به عنوان رپرتر مجله شکار و طبیعت از موهبت یک طبیعت گردی و یک ایرانگردی بهره ها برده ام. از دریاچه نور در آذربایجان که شش ماه از سال یخبندان

است تا دریاچه‌ای در قلب کویر که فقط دوسانت عمق دارد و جزیره نخیلو که تما سطحش به جای سنگ دانه از تخم پرنده پوشانده شده و محل تخم‌گذاری لاک‌پشت‌های دریایی است. از آبادی بی‌نامی که فقط یک زن و شوهر ساکن آن هستند تا برج‌های پر از دحام تهران، از خانه‌هایی که زمین تنیس و استخر دارد تا آلونک‌هایی که بیش از ده نفر در آن زندگی می‌کنند. دیدن این همه تنوع، آدم را محل می‌کند.

ره‌دگی: تا چه حد زندگی خصوصی شما در داستان‌هایتان اثر می‌کند؟

* از یک طرف نوشتن کشف جواب است به سئوالاتی که درباره انسان برایم مطرح می‌شود و از طرف دیگر این "من" تلفیقی است از عوارض کلیه اعمالی که در عرصه زندگی یا عامل آن بوده‌ام یا معمول آن و یا شاهد آن و تفکر و استنتاجاتی که بر اساس یک زیر بنای فرهنگی از این اعمال در ذهنم صورت گرفته. به گمانم نتیجه و بر آیند این تجربیات است که در نوشته‌هایم اثر دارد نه خود حوادث. بنابراین خصوصی و عمومی در کارم تاثیرگذار بوده.

رودگی: عید نوروز در خانه شما با خانه همسایه چه فرقی می‌کند؟

کریمی - هر طرفدار محیط زیستی از اسراف پرهیز می‌کند. خوب یکی از تفاوت‌ها این است معمولا در خانه ما از لباس نو عید خبری نیست، مگر به ضرورت. تفاوت دیگر در اجزا سفره هفت سین است. مثلا گندم می‌گذارم به خاطر اینکه خودم از حاشیه کویرم و غذای اصلی ما نان است. برنج می‌گذارم برای اینکه همسرم شمالی است و غذای اصلی آنها برنج است. به جای تخم‌مرغ پخته با سرنگ محتویات تخم‌مرغ‌ها را خالی می‌کنم و به مصرف می‌رسانم و پوسته خالی آنرا رنگ می‌کنم. و از آنجا که سنگ‌ها با شکفت‌انگیزیشان برای من جلوه‌ای از کائنات هستند سر سفره هفت سین چند نمونه سنگ رنگین و زیبا هم می‌گذارم. از هیاهوی خانه تکانی قبل از عید تا امسال خبری نبود. از وقتی به جای آن خانه‌های دراندشت ساکن آپارتمان‌های کوچک شده ایم ضرورتی به این کار نمی‌بینم. این کار به تناوب در طول سال انجام می‌گیرد. اما امسال خانمی که برای کمک به یاریم می‌آید گفت این کار ضرورت دارد. پرسیدم چرا؟ گفت حالا می‌بینی. شکفت‌انگیز بود. اول دعای تحویل سال را خواند و بعد با شادترین ترانه‌هایی که به عمرم شنیده بودم شروع کرد به روفتن غم، پاک کردن گرد حسد و تار بد بختی و به جای همه اینها که لابد بود و من خبر نداشتم شادی گذاشت سلامتی و دلخوشی. آئی کیف کردم! بدون شک بعد از این هر سال خانه تکانی خواهم کرد البته به همین روش. به گمانم بقیه مراسم هم با خانه همسایه فرقی ندارد. البته ممکن است در خانه همسایه ویژگی‌هایی باشد که من از آن بی‌خبرم.

رودگی: کدام شخصیت داستانی را خیلی دوست دارید؟

* هنوز نمی‌دانم چرا راسلتیکف، اما بواری و پیرمرد خنزر پنزری این طور توی ذهنم

جاگیر شده اند. هیچ شخصیتی به پر رنگی این سه نفر نیست. البته با توجه به حافظه ضعیفی که دارم ماندگاری همین سه نفر هم جای تعجب دارد.

رودکی: آیا از برملا کردن این نقطه ضعف نمی ترسید و آیا حافظه ضعیف روی کارتان اثر منفی نمی گذارد؟

* یکی از اشتباهات ما این است که خودمان را خیلی با هوش و دیگران را خیلی کودن می دانیم. قایم کردن نقطه ضعف ها هم از این تصور ناشی می شود. ما فکر می کنیم که با زرنگی و کتمان می توانیم چیزهایی را مخفی کنیم. در حالی که مردم خیلی زود راز را می فهمند و با وراجی های خاله زنگی بر ملا می کنند. سالها آن را ضعف می دانستم و ناراحت بودم. خدا می داند برای رفع آن چه ها که نکردم از جویدن و قورت دادن تلخآبه کندر گرفته تا حل کردن جدول. اما نشد که نشد هنوز هم نه اسم آدمها یادم می ماند، نه شماره تلفن ها، نه موضوع کتاب هایی که می خوانم. اما چندی قبل وقتی نویسنده ای گله مند حافظه قوی اش بود که نمی گذارد بنویسد چون هر بار که قلم به دست می گیرد بارش کتاب هایی که خوانده به عین بر سرش می بارد، متوجه شدم که ضعف حافظه در وادی نوشتن در حقیقت قوتی است. از آن به بعد خیالم آسوده شد. تاریخ را تقسیم کرده ام به دیروز و امروز. حساب و کتاب جزء وظایف شوهرم است. هیچ وقت نمی توانم از کسی گله کنم چون مورد گله را فراموش می کنم و بسیار ممنون این ضعف شدم.

رودکی: چطور ممکن است چنین ضعفی برای شما تبدیل به قوت شود؟

* ببینید. این ویژگی و نه ضعف در عرصه زندگی روزمره مشکلاتی ایجاد می کند. اما یکی از مهمترین محاسن اش این است که نمی توانم طوطی باشم. بسیاری دیده ام کسانی را که به مدد حافظه قوی چنان از پست مدرن و عقاید دیگران صحبت می کنند که انگار فکر خودشان است. اما در عرصه زندگی قدرت به عمل در آوردن آن را ندارند مثل یک طوطی. به نظرم راز اینکه من نمی توانم مثل هیچ کس دیگر بنویسم و حتی در اولین رمانم سبک و سیاق خودم را پیدا کردم ناشی از همین کم حافظگی است. شاید بتوان گفت در حقیقت ضعف و قوتی در کار نیست. هر خصلتی اگر در جای مناسب خودش قرار بگیرد، قوت است، در غیر این صورت ضعف به حساب می آید.

رودکی: کدام شخصیت داستان های خودتان به شما نزدیکتر است.

* آفاق خودم هستم منتها در موقعیتی کاملاً متفاوت. دایی اسد هم خودم هستم در زمان



وشرایطی دیگر. حتی سرهنگ و زن سرهنگ هم در رمان چاپ نشده کژمیر. برایتان از عظمت و شکفتی کائنات گفتم. در حقیقت هر انسان خود به عظمت و تنوع یک کائنات است. فقط باید شناخت و شناخت و نوشتن برایم نوعی مکاشفه و شناخت است. گاهی سطرهایی نوشته می شوند که چنان شکفتی ام را بر می انگیزند که مجبور می شوم از سر کار بلند شوم. مثل شیرهای باغ وحش طول و عرض اتاق را می گزر کنم و می بگویم عجب این انسان عجیب است.

رودکی - بیشتر چه داستانهایی را می خوانید

* عادت نحسی دارم. داستان که تمام می شود به دستم نگاه می کنم. اگر خالی از کشف و شهود باشد دلم می گیرد. به گمانم باید از داستان چیزی برای مزمره باقی بماند. فکری، طعمی، رنگی.

رودکی: از چه داستان هایی خوشتان نمی آید؟

* داستان هایی که با هزار رمل و اسطرلاب گره گشایی می کنم و آخر کار هیچ و پوچ رودکی: وضع داستان نویسی دو دهه اخیر را در مقابل شکوفایی دهه های ۴۰-۵۰ چطور می بینید.

* یکی از عوارض مدرنیته رعایت تخصص هاست. این سوال نیازمند تحقیق است. جواب آن را محقق باید بدهد که در مورد این دهه ها تحقیق کرده باشد. من محقق نیستم. کار من داستان سرایی است و ساده انگاری است اگر بخواهم در تمام عرصه های ادبیات اظهار نظر کنم.

رودکی: به چیزی به نام ادبیات زنانه اعتقاد دارید

* هم ها و هم نه. ما به این دلیل که در شرایط کاملاً مساوی، زن و مرد با هم متفاوت هستند. می گویند زنان روی زمین زندگی می کنند و مردان در آسمان. امتحان کنید! در دو جمع یکی مردانه و یکی زنانه گوش شوید. توجه مردان به مباحث مهم و جهانی است. سیاست گذاری های کلان، تعویض روسای ممالک، تحلیل اقتصاد جهانی، اما حیطه زنان واقعیت موجود در عرصه نقش های متفاوتی است که بازی می کنند. دوستی می گفت زنان احساساتی هستند و از تعقل بری بر خلاف مردان، به همین دلیل نمی توانند عهده دار نقش های مهم اجتماعی شوند. جواب من این بود که در جامعه پدر سالار خودمان، پدر نقش اصلی تامین مالی خانواده را به عهده دارد. در حالیکه در همین جامعه که زن نصف مرد به حساب می آید نقش های متفاوتی را در آن واحد انجام می دهد و معمولاً از پس همه هم بر می آید از نقش مامور خرید خیره گرفته تا آشپزی تا مادری تا مسئولیت تام و تمام بچه ها از ثبت نام گرفته تا کمک در انجام تکالیف، تا پرستاری تا مهمانداری و تازگی ها هم نقش جدید راننده. آورد و برد بچه ها به کلاس های تاق و جفت و آخر کار هم که مرد خسته و مرده وارد خانه می شود باید با روی خوش، نگذارد خستگی به

تن آقا بماند ... چنین آدمی چطور می تواند فقط احساساتی باشد واز تعقل بری ؟ چنین آدمی چطور می تواند فقط به اندازه نصف یک مرد باشد ؟ چیزی که مرا اذیت می کند این است که گفتگو بر سر تساوی نیست حرف ، حرف جا به جایی قدرت است . اگر منظور این باشد خود را فمینیست نمی دانم . ببینید ما در دوره ای زندگی می کنیم که صحبت از احترام به حریم خصوصی و خلوت آدمهاست . حرف از این است که هر آدمی ویژگی های خودش را دارد و نمی توان یک قالب برداشت و مثل خشت زن ها همه را به یک شکل و شمایل در آورد . دوره ایست که قطعیت از اعتبار افتاده . که جای "باید" را "شاید" گرفته . جای حتما را احتمالا . و این تغییرات وقتی در یک جامعه صورت می گیرد که از شعار به عمل در آید و گرنه با حلوا حلوا گفتن که دهن شیرین نمی شود . یادم می آید یکی دو سال قبل از انقلاب یکی از شخصیت های معروف حزب توده از زندان آزاد شده بود به اتفاق مرحوم سیاوش کسرایی رتیم به دیدنش . وقتی خانه مجلل و اشرافی اش را دیدم وقتی رفتار او را با همسرش و خدمتکارش دیدم که یاد آور دوران فتودالیزم بود ، ضربه ای به سرم خورد که تا مدتی منگ بودم . نمی توانستم باور کنم کسی که این طور سنگ طبقه کارگر را به سینه می زند اینهمه در چمبره فتودالیته گرفتار باشد . بهر حال هنوز که هنوز است اغلب غالب به اتفاق افراد جامعه ما درون یک روتبانی امروزی به همان روش خشت زنی عمل می کنند.

رودکی : ما به چه کسی می توانیم بگویم نویسنده حرفه ای ؟

* در غرب نویسنده حرفه ای کسی است که از این راه امرار معاش می کند و کار تمام وقتش نوشتن است . اما در کشوری مثل ایران که فروش یک رمان در بهترین و مطلوب ترین حالت در طول یکسال مالی به ده هزار نسخه هم نمی رسد نباید به دنبال نویسنده حرفه ای به معنای غربی اش گشت . به گمانم در جامعه ما نویسنده حرفه ای کسی است که درگیری تمام وقت ذهنی اش نوشتن است و مخلص کلام دچار است . دچار خود ، دچار جامعه و روابط حاکم برافراد و به طور کلی دچار انسان . این آدم را من نویسنده حرفه ای می دانم .

رودکی : آیا نوشتن وقت خاصی دارد یا هر آینه که اراده کنید می توانید قلم به دست بگیرید ؟

* اغراق نیست اگر بگویم هر آینه اراده کنم می توانم پشت کار بنشینم آنقدر موضوع و شخصیت توی ذهنم هست که برای نوشتن همه شان یک عمر سیصد ساله احتیاج دارم . اما فقط صبح ها از حدود ۷-۷/۵ صبح تا یک بعد از ظهر می نویسم . نمی گویم مقدس اما نوشتن برای من امری ارزشمند و مهم است به همین دلیل به هیچ وجه در حالت خستگی ، خواب آلودگی ، و یا در وقت هایی که دست به گریبان درد و رنج و اوهام بد هستم دست به قلم نمی برم . باید سالم و شاداب و به آرامش باشم تا قلم به دست گیرم . به همین

دلیل قبل از روبرو شدن با مسائل می نویسم .

رودکی : اصلا چرا می نویسید ؟

* برای من نوشتن نوعی اندیشه ورزی و کشف و شهوداست . روراست بگویم با نوشتن فکر می کنم . به همین دلیل ناگزیر از نوشتن هستم . در درجه اول برای خودم و اگر به این نتیجه برسم که ممکن است به درد دیگران هم بخورد به چاپ می رسانمش . باید اعتراف کنم که به شدت معتقد هستم هر انسان همراه خواندن و آموختن باید پنجره خودش را رو به هستی بسازد . طبیعتا وقتی پنجره ای نو گشوده می شود چیزهایی با حواسمان درک می کنیم که غریبه و نا آشنا هستند و باید آنها را تحلیل کرد و شناخت . برای من نوشتن به این شناخت و تحلیل کمک می کند

رودکی : جایزه های ادبی برایتان چه معنایی دارد ؟

* جایزه و برگزاری مراسمی از این دست در حقیقت نوعی اشاعه و تبلیغ برای ادبیات است که بسیار هم خوب است . اما با توجه به اینکه این کار در ایران نو است ، عیب و نقص هایی دارد که طبیعی است و به مرور زمان رفع می شود . معتقدم که بهتر است همه مان کمک کنیم . سعه صدر داشته باشیم و یادمان باشد که انتخاب بهترین ها ناشی از سلیقه گروه کوچکی است . بنابراین از عصبانیت نمیریم که چرا ما انتخاب نشدیم . یادمان باشد که اگر من نه ، بالاخره یکی از هم صنفانم انتخاب شده نه دشمن خونی ام . و از همه مهمتر یاد بگیریم که این نحو تفکر که یا من یا هیچ کس را از خود دور کنیم . متأسفانه این شکل دیدن سبب می شود که اغلب به جای هرس کردن ، تیشه برداریم و بزنیم به ریشه . شیوه ای که مجال نمی دهد در جامعه ما ، کاری پا بگیرد و سیر تکاملی خود را طی کند . خیلی غم انگیز است که وقتی یک نفر پله ای بالا می رود به جای اینکه تلاش کنیم تا دو پله بالا برویم تمام هم و غم خود را به کار می بریم تا او را دو پله پایین بکشیم . این آدمها با بی انصافی تمام کارشان لجن مال کردن دیگران است برای اینکه مروارید بدلی خودشان جلوه ای بکند . البته ممکن است که برای دمی جلوه ای بکنند ولی بدانند که خیلی زود از رنگ و جلا می افتند .

رودکی : بزرگترین آرزویتان چیست ؟

* هزینه ای که دولت ها صرف جنگ می کنند به مصرف محیط زیست ، بهداشت و تحصیل رایگان ساکنین کره زمین برسانند .

رودکی : و کوچکترین آرزویتان ؟

کریمی - عمر نوح برای سفر ، برای دیدن ، برای شنیدن و برای نوشتن . همین ، چیز زیادی نمی خواهم .